



فصل هفتم

درس شانزدهم: پرسشگری  
درس هفدهم: مدرسه‌ی هوشمند  
نیایش





درس شانزدهم

# پرسگری

نی دامن آیا هیچ دقت کرده‌اید که گوش آدم‌ها شبیه « علامت سوال » است؟ گویی منتظر هزاران جواب است. یکی به دنبال موجودات عجیب و غریب فضایی است و می‌خواهد بداند آنها وجود دارند یا نه و اگر وجود دارند در کجا زندگی می‌کنند و چه شکلی هستند. دیگری می‌خواهد بداند چرا زمین گرد است. چرا از روی زمین لیز نمی‌خوریم و در آسمان معلق نمی‌مانیم؟ یک نفر

می خواهد بداند چرا خورشید آن بالا ایستاده است و نمی افتد. یکی هم دوست دارد بداند چرا قهرمان فلان داستان، قوی و باهوش است و چگونه می توان مثل او شد. خلاصه، هزاران سؤال وجود دارد که در مغز ما می چرخد و می چرخد.

سؤال بعضی ها، همین طور به گوش آنها آویزان می ماند؛ مثل یک گوشواره. بعد هم، یک مرتبه می افتد و گم می شود. پس در دنیا، هزاران سؤال پرسیده نشده و گم شده وجود دارد؛ ولی دانشمندان، پژوهشگران و بسیاری دیگر، همواره به دنبال پرسش های خود می روند و آن قدر می گردند تا پاسخ آنها را پیدا کنند.

یکی از این دانشمندان که همیشه تشنه ی یادگیری و دانش اندوزی بود، ابوریحان بیرونی است. او یکی از بزرگ ترین ریاضی دانان و فیلسوفان ایرانی است که کتاب های



زیادی درباره ی مسائل گوناگون نوشت. همه ی زندگی ابوریحان در راه گسترش و رشد علم و دانش سپری شد. این دانشمند بزرگ همواره در جست و جوی علت اتفاقاتی بود که در اطرافش روی می داد. او به کشف چیزهای ناشناخته، علاقه ی بسیار داشت و از نادانی و جهل، گریزان بود.

هنگامی که سال های عمر او به هفتاد و هشت رسید و در بستر بیماری، واپسین لحظه های زندگی را می گذرانید، دوستی

دانشمند برای احوال پرسسی بر بالینش آمد. ابوریحان با همان حالت بیماری با کلمه های

بریده و کوتاه از او خواهش کرد که پاسخ یکی از مسائل علمی را توضیح دهد.  
دانشمند گفت: «دوست گرامی! اکنون که در بستر بیماری هستی، چه  
جای این پرسش است؟»  
ابوریحان با ناراحتی پاسخ داد: «کدام یک از این دو بهتر است: این  
که مسئله را بدانم و بمیرم یا نادانسته و جاهل، درگذرم؟»

### درست و نادرست

- ۱ گوش همه‌ی موجودات شکل علامت سؤال است.
- ۲ سؤال‌های زیادی در مغز ما انسان‌ها می‌چرخد.
- ۳ در دنیا به همه‌ی سؤال‌ها پاسخ داده می‌شود.

### درک مطلب

- ۱ چه کسانی به دنبال سؤال‌های خود می‌روند؟
- ۲ دو ویژگی ابوریحان بیرونی را با توجه به متن بیان کنید.
- ۳ «ابوریحان همواره در جست‌وجوی علت اتفاقاتی بود که در اطرافش روی می‌داد». مفهوم این جمله را با مثال بیان کنید.
- ۴ .....

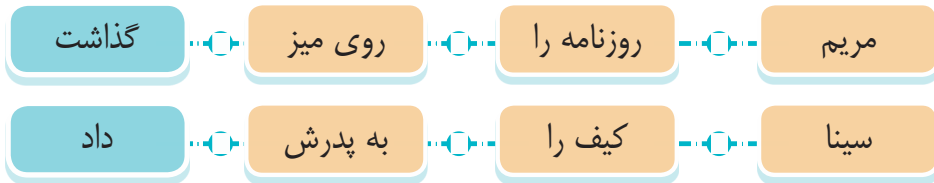


جمله‌های زیر را بخوانید. 

■ مریم روزنامه را روی میز گذاشت.

■ سینا کیف را به پدرش داد.

حالا به نمودار جمله‌ها دقت کنید. در گروه گفت‌وگو کنید و به پرسش زیر پاسخ دهید.



این جمله‌ها از چند قسمت تشکیل شده‌اند؟ چرا؟ 

وقتی به کسی بگویید: «مریم روزنامه را گذاشت». او می‌پرسد: «کجا گذاشت؟»  
برای اینکه پیام کامل باشد، جمله‌ی شما بخش دیگری نیز دارد.

# خَرَد و دانش

بخوان و حفظ کن



ز دانش دل پیر، بُرنا بود  
که او باد، جان تو را رهنمای  
بیابی ز هر دانشی، رامشی  
ز دانش میفکن، دل اندر گمان  
که بهره ندارد ز دانش، بسی  
به بی‌دانشان بر، بیاید گریست  
که نادان به هر جای، بی‌رامش است

توانا بُود هر که دانا بُود  
به دانش فزای و به یزدان گرای  
بیاموز و بشنو ز هر دانشی  
میاسای از آموختن، یک زمان  
چه ناخوش بُود، دوستی با کسی  
که بیگاری او ز بی‌دانشی است  
تن مُرده، چون مَرَد بی‌دانش است

شاهنامه، فردوسی







درس هفدهم

## مدرسه‌ی هوشمند

باران، نم نم می‌بارید. مهتاب کیش را برداشت  
و از خانه بیرون آمد. نفس عمیقی کشید و از هوای  
دلنشین بهاری لذت بُرد. پدرش تازه به این شهر،  
منتقل شده بود و این اولین روزی بود که او به  
مدرسه‌ی جدید می‌رفت. مدرسه‌ی جدید، دوکوچه با  
خانگی آنها فاصله داشت.



از پیچ کوچی دوم که گذشت، پرچم ایران و نام مدرسه، نمایان شد؛ «دبستان معرفت». وقتی وارد حیاط مدرسه شد، صدای شادی بچه‌ها او را به یاد دوستانش انداخت. در این لحظه، دخترک ریزنقشی نزدیک او آمد و گفت: «دانش آموز جدید هستی؟ اسمت چیست؟» مهتاب خودش را معرفی کرد. دختر گفت: «من هم بنفشه هستم».

آنها به سمت کلاس، حرکت کردند. جلوی در کلاس، روی دیوار، صفحه‌ای رنگی، شبیه به گوشی‌های همراه لمسی بود که بچه‌ها دستشان را روی آن قرار می‌دادند و بعد وارد کلاس می‌شدند. مهتاب پرسید: «این چیست؟» بنفشه گفت: «باید کف دستت را روی آن بگذاری تا معلوم شود امروز در کلاس حاضری. اگر دانش‌آموزی به مدرسه نیامده باشد، این صفحه‌ی کوچک به پدر و مادرش پیامک می‌دهد».

وارد کلاس شدند. رایانه‌ای روی میز معلم بود و چیزی هم از سقف به تختی سفید جلوی کلاس، نور می‌تاباند. مهتاب با کنجکاو و پرس‌وجو فهمید که آن، تختی هوشمند است. دانش‌آموزان برای نوشتن روی تختی هوشمند به گچ احتیاج نداشتند؛ بلکه از قلم نوری و گاهی از انگشتان دست، استفاده می‌کردند که برای مهتاب خیلی جالب بود. بنفشه با انگشت خود، روی تختی هوشمند، پیامی را برای خوشامدگویی به مهتاب نوشت.

بنفشه به مهتاب گفت: «روی تختی هوشمند، می‌توانی هر چیزی را به هر رنگی که دوست داری، نقاشی کنی. با پرگار هوشمند، می‌توانی دایره رسم کنی یا با نقاله‌ی هوشمند، زاویه‌ها را اندازه‌گیری کنی؛ درست مثل پرگار و نقاله و خط‌کش واقعی».

در این هنگام، معلم وارد کلاس شد و پس از سلام و احوال‌پرسی، مهتاب را به بچه‌ها

معرفی کرد؛ سپس با رایانه، تصاویری از گل‌های رنگارنگ، همراه موسیقی زیبا و ملایمی پخش کرد.

وقتی پخش تصاویر به پایان رسید، معلم با مهربانی، نگاهی به مهتاب کرد و گفت: «این تصاویر، هدیه‌ی من و بچه‌ها به تو بود؛ به کلاس ما خوش آمدی!»

بچه‌ها برایش دست زدند. شنیدن صدای دست‌های بچه‌ها و دیدن لبخند مهربان معلم، او را دلگرم و شاد کرد.

درس آغاز شد. بچه‌ها به کمک نرم‌افزار آموزشی، تمرین‌های درس را انجام دادند. آنها از کتابخانه و آزمایشگاه مجازی هم استفاده کردند. درس، کلاس و مدرسه، آن روز برای مهتاب، زیبایی تازه‌ای پیدا کرده بود. شب که خانواده دور هم، سرگرم گفت‌وگو بودند، مهتاب از اولین روز مدرسه گفت و نشانی پایگاه رایانه‌ای مدرسه را به پدر و مادرش داد. سپس، کنار پدر که مشغول کار با رایانه‌اش بود، نشست و با هم سری به پایگاه مدرسه زدند. آنها عکس هم‌کلاسی‌ها و معلم مهربان کلاس را دیدند. پدر مهتاب که از دیدن عکس‌ها خیلی خوشحال شده بود، گفت: «فناوری و پیشرفت‌های علمی، هر بیننده و شنونده‌ای را شگفت زده می‌کند».

## درست و نادرست



- ۱ خانواده‌ی مهتاب در منزل از اینترنت استفاده می‌کردند.
- ۲ برای نوشتن روی تخته‌ی هوشمند به جز گچ، می‌توان از قلم نوری و گاهی از انگشتان دست نیز استفاده کرد.
- ۳ معلم با پخش تصاویر زیبایی به مهتاب خوش آمد گفت.

## درک مطلب




- ۱ در اولین روز حضور در مدرسه‌ی جدید، چه چیزی مهتاب را دلگرم و شاد کرد؟
- ۲ حضور و غیاب در مدرسه‌ی هوشمند را با مدارس معمولی مقایسه کنید و یک خوبی آن را بیان کنید.
- ۳ شما ترجیح می‌دهید در مدرسه‌ی معمولی درس بخوانید یا مدرسه‌ی هوشمند؟ چرا؟
- ۴ .....

## واژه‌آموزی




- ۱ **بیننده**، شخصی که چیزی را می‌بیند.
- ۲ **گوینده**، شخصی که چیزی را می‌گوید.
- ۳ **شنونده**، شخصی که چیزی را می‌شنود.

حالا شما بگویید:

به کسی که مطلبی می نویسد..... می گویند. 

به شخصی که چیزی را می خواند..... می گویند. 

به کسی که می دود..... می گویند. 

## نمایش

یکی از موضوع های زیر را انتخاب کنید و درباره ی آنها نمایشی طراحی کنید و در کلاس اجرا نمایید.

- فرض کنید نزد مدیر مدرسه رفته اید و می خواهید درباره ی موضوعی با او صحبت کنید.
- فرض کنید با دوست صمیمی خود صحبت می کنید.

پس از اجرای نمایش درباره ی تفاوت آن دو در گروه، گفت و گو کنید. نتیجه ای را که از بحث گروهی گرفتید برای هم کلاسی هایتان بازگو کنید.



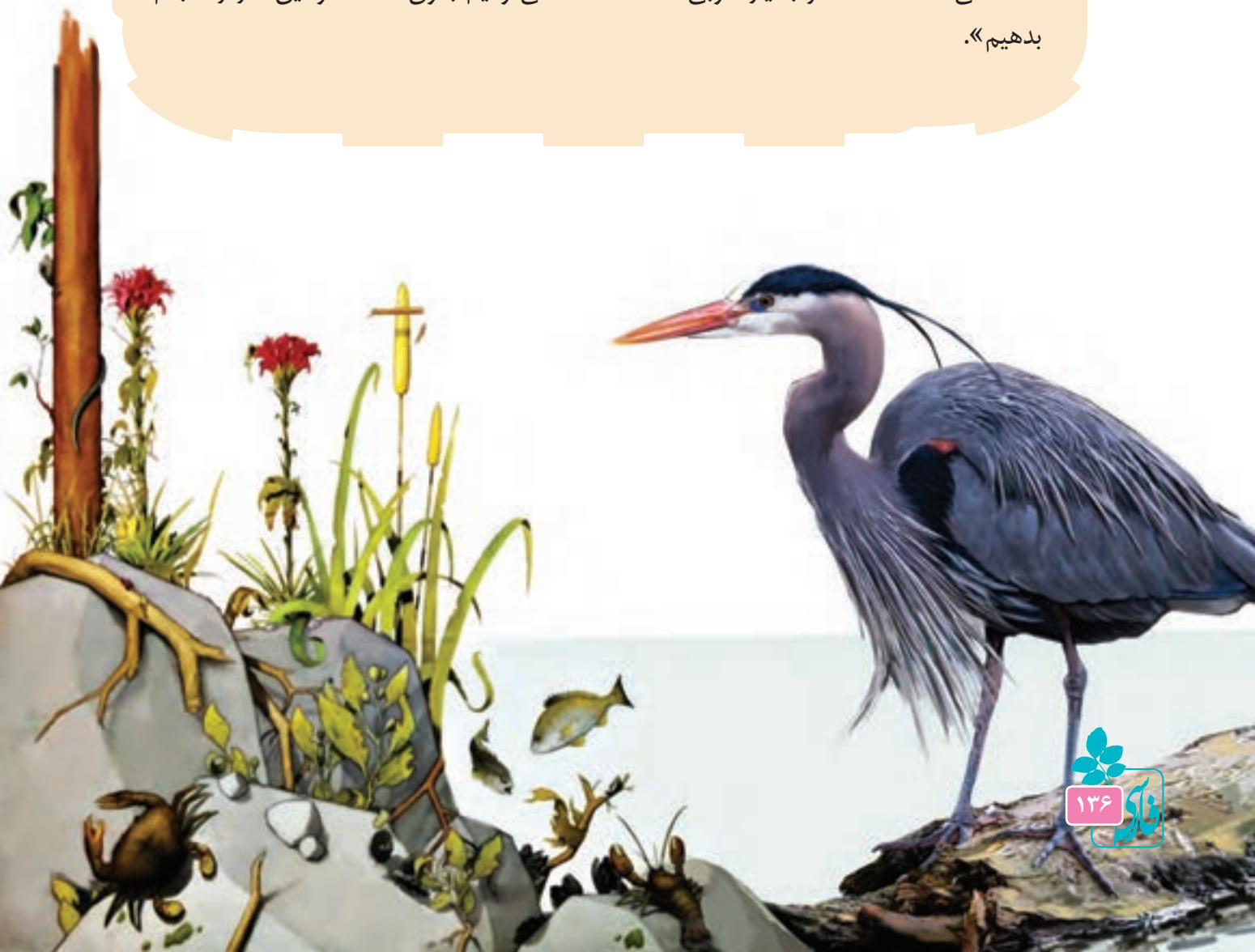
## خرچنگ و مرغ ماهی خوار

روزی بود و روزگاری؛ مرغ ماهی خواری بود که در کنار برکه‌ای وطن کرده بود و از همه‌ی کارهای دنیا، دلش به این خوش بود که هر روز یک ماهی بگیرد و بخورد. مدت‌ها کار ماهی خوار این بود تا اینکه پیر و رنجور شد. او دیگر نمی‌توانست مانند سابق، کنار آب کمین کند و به چابکی ماهی بگیرد؛ چون پیش از آنکه به خودش بجنبد، ماهی‌ها در می‌رفتند. یک روز با خود فکر کرد: «افسوس که عمر عزیز بر باد دادم و در جوانی، چیزی برای روزگار پیری ذخیره نکردم. حالا هم قدرت ندارم حتی یک ماهی بگیرم. پس بهتر است حيله‌ای به کار ببرم و راه آسان‌تری پیدا کنم. در دنیا را که نبسته‌اند!»

ماهی خوار این را گفت و رفت نزدیک آبگیر، آنجا که خانه‌ی خرچنگ بود، نشست. قیافه‌ی ماتم‌زده‌ای به خودش گرفت و بنا کرد با خودش حرف‌زدن و از روزگار شکایت کردن. خرچنگ که با ماهی خوار آشنا بود، وقتی صدای او را شنید، از آب بیرون آمد و گفت: «دوست عزیز، بلا دور است. می‌بینم خیلی پریشان و غمگینی؛ آیا اتفاقی افتاده است؟» ماهی خوار جواب داد: «ای برادر، چرا غمگین نباشم؟ می‌دانی که کار و زندگی من این بود که هر روز از این برکه، یکی دو تا ماهی می‌گرفتم و به این خوراک بخور و نمیر راضی بودم؛ چون فکر می‌کردم به این ترتیب، تعداد ماهی‌ها هم کم نمی‌شود؛ اما امروز دو صیاد که با تورهای بزرگ ماهی‌گیری از اینجا می‌گذشتند، نگاهی به این برکه انداختند و یکی از آنها گفت: اینجا هم برای ماهی‌گیری بد نیست اما اول ماهی‌های فلان آبگیر را

می‌گیریم و بعد به سراغ اینجا می‌آییم. حالا من می‌بینم علاوه بر اینکه خودم بی‌روزی می‌مانم، همه‌ی ماهی‌ها هم از بین می‌روند؛ این است که دلم می‌سوزد».

خرچنگ این خبر را به ماهی‌ها داد. آنها خیلی ترسیدند و جوش و خروشی در میانشان افتاد. خرچنگ گفت: «قدیمی‌ها گفته‌اند که نباید با دشمن مشورت کرد اما چون ماهی‌خوار در خشکی زندگی می‌کند، شاید اطلاعاتش از ما بیشتر باشد». با این حرف، ماهی‌ها همراه خرچنگ به کنار آب رفتند و به ماهی‌خوار گفتند: «ای مرغ دانا، ما می‌دانیم که وقتی بلای سخت و بزرگی پیش می‌آید، باید دشمنی‌های کوچک را فراموش کرد. همیشه زندگی تو به وجود ما وابسته بود؛ اما حالا زندگی ما به عقل و دانایی تو وابسته است. برای نجات ما چه راهی به عقلت می‌رسد؟» ماهی‌خوار گفت: «زور من و شما به ماهی‌گیرها نمی‌رسد. به عقیده‌ی من، بهترین راه این است که همه به برکه‌ای که در پشت کوه قرار دارد، فرار کنیم. من آنجا را دیده‌ام. اگر همه بتوانید به آن برکه بروید، همیشه راحت هستید؛ چون پای هیچ آدمیزادی به آنجا نرسیده است.» ماهی‌ها گفتند: «فکر بسیار خوبی است؛ اما ما نمی‌توانیم بدون کمک تو این کار را انجام بدهیم».




مرغ ماهی خوار گفت: «من حرفی ندارم اما وقت کم است و ممکن است صیادان تا چندروز دیگر به اینجا برسند». ماهی‌ها التماس کردند و سرانجام، قرار شد مرغ ماهی خوار هر روز چند ماهی را به آن برکه ببرد. ماهی خوار یک نصفه پوست هندوانه پیدا کرد و از علف‌های دریایی برای آن بندی ساخت. او هر روز، صبح و عصر، آن را پر از آب و ماهی می‌کرد و بند را به نوک می‌گرفت و پرواز می‌کرد. بعد به بالای تپه‌ای که در آن نزدیکی بود، می‌رفت و با خیال راحت ماهی‌ها را می‌خورد. استخوان‌هایشان را هم، همان جا می‌ریخت.

تا چند روز، کار ماهی خوار همین بود. او در دلش ماهی‌ها را مسخره می‌کرد و می‌گفت: «راست گفته‌اند که تا احمق در جهان است، تنبل در نمی‌ماند!» اما یک روز خرچنگ به او گفت: «من می‌خواهم آن برکه را ببینم و خبر سلامتی ماهی‌ها را برای دوستانشان بیاورم. پس، امروز مرا هم با خودت ببر.»

ماهی خوار به خرچنگ گفت: «همین الان بر پشت من سوار شو تا ماهی‌ها و آبگیر جدید را ببینی». او پروازکنان راه بیابان را در پیش گرفت؛ اما وقتی که از بالای تپه می‌گذشتند، خرچنگ باهوش، استخوان ماهی‌ها را دید و موضوع را فهمید. آن وقت با خود گفت: «بهتر است حالا که می‌توانم، با او بجنگم و انتقام ماهی‌ها را بگیرم. اگر بتوانم او را از بین ببرم، جان خودم و بقیه‌ی ماهی‌ها را نجات داده‌ام. اگر هم زورم به او نرسد، با افتخار می‌میرم.»

خرچنگ تصمیم خودش را گرفت؛ ناگهان خود را روی گردن ماهی خوار انداخت و با چنگک‌هایش گلوی او را فشار داد. ماهی خوار بی‌هوش شد و از آن بالا به زمین افتاد. خرچنگ وقتی مطمئن شد که ماهی خوار مرده است، به سختی خود را به برکه رساند. او خبر حيله‌ی مرغ ماهی خوار را به ماهی‌ها داد و گفت: «ماهی خوار شنیده بود که بعضی وقت‌ها مکر و حيله، بیشتر از زور بازو اثر دارد؛ اما نمی‌دانست که خیانت کردن به دیگران، به قیمت جانش تمام می‌شود». ماهی‌ها از این که مرغ ماهی خوار به سزای خیانتش رسیده بود، خیلی خوشحال شدند و با خود عهد کردند که دیگر هیچ وقت خبری را که از جانب دشمن می‌رسد، باور نکنند.

بازنویسی از کتاب «کلیله و دمنه» 

## درک و دریافت

- ۱ چرا مرغ ماهی خوار نمی توانست ماهی بگیرد؟
- ۲ از کجا می فهمید که خرچنگ باهوش بود؟
- ۳ چرا مرغ ماهی خوار ماهی ها را احمق می دانست؟ از متن دلیل بیاورید.
- ۴ منظور مرغ ماهی خوار از گفتن جمله ی «در دنیا را که نبسته اند» چه بود؟
- ۵ چرا نباید در کارها با دشمن مشورت کرد؟
- ۶ خرچنگ و مرغ ماهی خوار را مقایسه کنید و ویژگی های هر یک را با توجه به متن بیان کنید؟





مَثَل



طفلی بسیار خرما می خورد. مادرش او را نزد پیامبر برد و گفت: «به این طفل بفرمایید خرما نخورد». پیامبر فرمود: «امروز برو و فردا باز آی». روز دیگر، زن باز آمد. حضرت با مهربانی به کودک فرمود: «خرما نخور». زن گفت: «یا رسول الله، چرا دیروز به او نفرمودید؟» پیامبر فرمود: «دیروز خودم خرما خورده بودم، حرفم در او تأثیر نداشت».

زُطَب خورده، منع رطب، کی کند



# نیایش

بخوان و حفظ کن

ز رحمت، یک نظر در کار ما کن  
دعای بنده‌ی خود، مستجاب آر  
ز کثر گفتن، زبانم در امان دار  
صفاتِ ذاتِ تو بر لفظِ رانم  
به حالِ بندگانِ خویش ناظر  
زبان در شرحِ ذکرت می‌کشایم  
از آن رو در پناهت می‌پناهم

الهی، فضلِ خود را یارِ ما کن  
خدایا در زبانِ من، صواب آر  
مرا در حضرتِ خود، کامران دار  
مرا توفیق ده تا حمد خوانم  
خداوندا، تویی حامی و حاضر  
شای ذاتِ پاکت می‌سرایم  
الها، جز تو، ما کس را نخواهیم

الهی نامه، عطار نیشابوری

# واژه‌نامه





**آرامش:** آرام بودن، آسودگی

**آسیاب:** دستگاهی برای خرد کردن و آرد کردن

گندم، جو و دانه‌های دیگر

**آشتی کنند:** پس از قهر و نزاع با هم سازش کنند و دوست شوند، صلح کنند.

**آفرین:** درود

**آماده:** حاضر، مهیا

**آموخت:** یاد داد، یاد گرفت.

**آموختن:** یاد دادن، یاد گرفتن

**آواز:** صدا، بانگ، نغمه، سرود، آهنگ

**آویخت:** آویزان کرد، آویزان شد.

**آیت:** نشانه، علامت، دلیل

**ابداع:** نوآوری، چیزی را از نو پدید آوردن، ایجاد کردن

**ابوالعجایب:** پدر شگفتی‌ها، صاحب شگفتی‌ها

**اتفاق:** رویداد، پیشامد، حادثه

**اثاث:** وسایل، ابزار

**آثر:** نشان، علامت

**اجتماع:** گروه، گرد هم آمدن، جمعی از دسته‌های انسانی

**آجل:** پایان زندگی، زمان مرگ

**آحسنّت:** آفرین

**اختراع:** پدید آوردن، درست کردن، ایجاد کردن

**اراده:** خواست، میل، تصمیم

**ارباب:** مالک، شخص بزرگ، کسی که در زمان

قدیم قدرت، زمین و سرمایه‌ای داشت.

**ارغوانی:** رنگ قرمز مایل به بنفش

**ارمغان:** هدیه، سوغات

**از پس:** از پشت

**اساس:** پایه، بنیان

**استعداد:** آمادگی، توانایی

**استقبال:** به پیشواز کسی رفتن، پیشواز

**استوار:** پایدار، پا برج، محکم

**اسرار:** جمعِ سرّ، رازها

**اشتیاق:** علاقه‌مندی، میل زیاد، شوق فراوان

**اشکال:** عیب، نقص، کمبود

**اطفال:** کودکان، خردسالان، جمعِ طفل

**اعتراض کرد:** ایراد گرفت

**اعتقاد:** باور، ایمان، عقیده

**افزوده:** اضافه شده

**افکند:** انداخت، پرت کرد

**اقامت گزیدم:** در جایی ساکن شدم، ماندم.

**التماس کُنان:** اصرار کُنان، درخواست کُنان

**انبوه:** بسیار، زیاد، فراوان

**انتظار:** چشم به راه بودن، امید داشتن

**اندر:** در

**اندرک اندک:** کم کم، آهسته آهسته

**اندوخت:** جمع کرد، گرد آوری کرد،

پس انداز کرد

**اندوه:** ناراحتی، غم، غصه

**اندوهگین:** غمگین، غصه‌دار، سوگوار

**اوایل:** جمع اول، ابتدا

**ایجاد کردن:** پدید آوردن، به وجود آوردن، ساختن



**باختر:** مغرب، مقابل خاور (مشرق)

**باز:** دوباره، از نو

**بازرگان:** تاجر

**بازگو کردن:** سخنی را دوباره گفتن، بیان کردن

**بازیگوش:** کسی که بیشتر به فکر بازی و تفریح است.

**بالآخره:** سرانجام، عاقبت

**بام:** بالای ساختمان، پشت بام

**بامداد:** صبح زود، اول صبح

**برافراشته:** بالا برده، بالا گرفته شده

**بُران:** دارای خاصیت یا توانایی بریدن، بُرنده، تیز

**بُر بود:** رُبود، برد، دزدید

**برخاست:** بلند شد

**بُر دباری:** شکیبایی، صبر

**برق:** صاعقه، درخشش نور

**پرکه:** گودی کوچک و کم‌عمقی از زمین که در آن،

آب جمع شده باشد، آبگیر

**برگرفت:** برداشت، گرفت

**برگزیده شدن:** انتخاب شدن

**بُرنا:** جوان

**بَس:** بسیار، خیلی، فراوان

**بِسپار:** واگذار کن، بده

**بشتافت:** شتابان رفت، تند رفت

**بکوشند:** کوشش کنند، تلاش کنند

**بگشود:** باز کرد، گشود

**بند:** طناب، ریسمان

**بنده پروری:** رفتار دوستانه داشتن، مهربانی و لطف

کردن

**بُود:** باشد، هست

**بهره‌رساندن:** فایده داشتن، مفید بودن، سود رساندن

**به سر برده‌اند:** گذرانده‌اند

**به شدت:** زیاده از حد، بسیار زیاد، فراوان

**بیابند:** پیدا کنند

**بیاموزم:** یاد بگیرم، فرا بگیرم

**بی تاب:** بی‌قرار، ناآرام

**بی‌درنگ:** فوری، بدون تأخیر، فوراً

**بیشه:** جنگل کوچک، جنگل

**بی‌صبرانه:** زود، با بی‌طاقتی، با اشتیاق بسیار، ناآرام

**بیندیشد:** فکر کند

**بی‌وقفه:** بی‌درنگ، بدون توقف، پشت سر هم



**پیشنهاد:** نظر، رأی، طرح  
**پیشین:** گذشته، قبلی، مربوط به گذشته  
**پیغام:** پیام  
**پیمودن:** طی کردن، پشت سر گذاشتن



**تاب نیاوردند:** تحمل نکردند، طاقت نیاوردند.  
**تاخت:** حمله کرد، هجوم آورد.  
**تازان:** با سرعت، پُر شتاب  
**تألیف:** گردآوری، نوشتن کتاب یا جزوه  
**تپش:** تپیدن، جنبش، حرکت  
**تپید:** جنبید، حرکت کرد، بی‌قرار شد.  
**تجارت:** بازرگانی کردن، داد و ستد، معامله  
**تحسین آمیز:** آمیخته به ستایش و آفرین گفتن، همراه با تعریف و تمجید  
**تحقیر:** خوار کردن، کوچک شمردن  
**تحقیق:** تلاش برای یافتن پاسخ دقیق و حل مسئله، پرس‌وجو، مطالعه‌ی دقیق  
**تحمل:** صبر، شکیبایی  
**ترانه:** قطعه‌ی کوتاه خواندنی همراه با سازهای موسیقی  
**ترجیح دادن:** برگزیدن، کسی یا چیزی را بر دیگران برتری دادن  
**تردید:** دودلی، شک  
**ترک بگویند:** رها کنند، ترک کنند

**پاسبانی:** نگهبانی، پاسداری، مراقبت  
**پایداری:** ایستادگی، مقاومت  
**پذیرفت:** قبول کرد، به عهده گرفت.  
**پُرفریب:** بسیار حيله‌گر، نیرنگ‌باز  
**پَران:** در حال پریدن، در حال پرواز  
**پُرتوان:** پرنیرو، توانا، پر قدرت  
**پُرشور:** پرحرارت، با هیجان  
**پُرمهر:** دوست داشتنی، گرم و دلنشین  
**پَرهیز کردن:** دوری کردن، خودداری کردن از انجام دادن کاری  
**پَریشان:** آشفته، سرگشته، مضطرب  
**پشتکار:** تلاش برای انجام دادن کاری، با علاقه کاری را پیگیری کردن  
**پند:** اندرز، نصیحت  
**پوشش:** لباس، هر چیزی که روی چیز دیگر را بپوشاند.  
**پولادین:** ساخته شده از فولاد، بسیار محکم، نیرومند  
**پهلوان:** دلیر، شجاع، نیرومند  
**پهن:** گسترده، مسطح، پهناور  
**پهنه:** میدان، سطح  
**پی در پی:** پشت سر هم، پیوسته



**تسخیر ناپذیر:** مکان یا چیزی که به آسانی نتوان آن را به دست آورد، مکان یا چیزی که دسترسی به آن دشوار است.

**تصمیم گرفتن:** قصد نمودن، اراده کردن

**تعلق داشتن:** وابستگی داشتن، مال کسی بودن

**تقصیر:** کوتاهی در انجام دادن وظیفه

**تلف کردن:** نابود کردن، تباه کردن

**تَنَاور:** تنومند، درشت پیکر، دارای ساقه‌ی بزرگ و قوی  
**تُنْدَر:** بانگ رعد، صدایی که هنگام رعد و برق از آسمان به گوش می‌رسد.

**توان:** نیرو، زور، قدرت

**توران:** نژادی ایرانی در منطقه‌ی آسیای میانه، نام سرزمینی در آن سوی مرزهای شمال و شرق ایران کهن. در داستان‌های ملی، جنگ‌های ایرانیان و تورانیان بخش‌های مهمی از رویدادهای حماسی را تشکیل می‌دهد.

**توفیق:** موفقیت، کامیابی

**تُهی:** خالی، پوچ

**تیره:** تاریک، سیاه

**تیزبال:** سریع، تیز پرواز

**تیغ:** هر چیز که مانند تیغ باشد، لبه‌ی برنده‌ی شمشیر، چاقو و غیره



**ثنا:** ستایش، ستودن

**جامه:** لباس

**جاودانی:** ابدی، همیشگی، دائمی

**جاهل:** نادان، بی‌خبر

**جَدیت:** تلاش و کوشش بسیار در انجام دادن کاری  
**جست:** جهید، پَرید.

**جَلادادن:** شَفّاف و پاکیزه کردن، صاف و بَرّاق کردن

**جَلیل:** باشکوه، بلند مرتبه، بزرگ

**جُنُبش:** حرکت، تکان

**جُنُب و جوش:** تلاش و فعالیت بسیار، هیجان

**جور و اجور:** گوناگون، مختلف

**جوی:** پیدا کن، بیاب.

**جویا:** جست‌وجوگر، جوینده

**جهان افروز:** روشن کننده‌ی جهان



**چابک:** تند و سریع، چالاک

**چار:** شکل گفتاری چهار

**چاره:** راه حل، تدبیر

**چُست:** چالاک، چابک

**چندان:** هر مقدار، هر اندازه

**چهره:** رُخ، صورت، روی

چیره دست: ماهر، زبر دست، استاد



حاصل کرد: به دست آورد، کسب کرد

حامی: نگهبان، پشتیبان

حبس: زندان، بازداشت

حدس زدم: گمان کردم، پنداشتم، فکر کردم

حرفه: پیشه، کار، شغل

حسرت: اندوه، آه و افسوس

حسرت خوردن: آه و افسوس کردن، حسرت کشیدن

کشیدن

حضور: حاضر بودن، وجود

حکیم: دانشمند، فیلسوف، طبیب

حمله: هجوم، یورش، تاختن

حول و حوش: اطراف، گرداگرد، دور و بر

حومه: اطراف

حیات: زندگی

حی داور: خداوند، پروردگار

حیلت ساز: هیله گر، مکار



خاطر: اندیشه، ذهن، حافظه، یاد

خام: بیپوده، ناپخته و نسنجیده

خاور: مشرق، مقابل باختر (مغرب)

خُرد: کم سن و سال، کودک

خُرم: شاد، خوشحال، شادمان

خروش: بانگ و فریاد

خروشان: پر سر و صدا

خشنود: راضی، خوشحال، شادمان

خطاکار: کسی که کار نادرستی انجام داد، گناهکار

خَطّه: سرزمین

خُفته: خوابیده، به خواب رفته

خلاص: رهایی، آزادی

خواجه: بزرگ، سرور، تاجر

خواه... خواه.....: بیان دو حالت مساوی، بیان

برابری دو یا چند چیز

خوش آواز: خوش صدا، خوش نوا

خوش تر: خوب تر، راحت تر

خوش خوان: خوش آواز

خیره شدن: توجّه عمیق، نگاه کردن به چیزی

بدون برداشتن چشم از آن



دانش اندوزی: علم آموزی، یادگیری، فراگیری

دانش

داوری: قضاوت کردن

دایر شدن: تشکیل شدن، ایجاد شدن

دایه: پرورش دهنده، پرستار کودک

در فکند: انداخت، رها کرد، افکند

در گذرم: از دنیا بروم، بمیرم



**دریافتیم:** دانستم، فهمیدم.

**دژ:** حصار، قلعه

**دشواری:** سختی، زحمت، مشکل

**دل‌انگیز:** زیبا، جالب

**دل‌تنگ:** غمگین، اندوهگین

**دل‌داری دهد:** همدردی کند، غم‌خواری کند.

**دلسوز:** مهربان، غم‌خوار

**دل‌نشین:** جذاب، زیبا و قشنگ

**دل‌پره:** نگرانی

**دَم:** لحظه، زمان کوتاه

**دمی:** لحظه‌ای

**دیرین:** قدیمی



**ذات:** وجود، هستی

**ذوق:** شور و شوق، علاقه و توانایی

**ذهن:** محل فکر، اندیشه



**رأس:** واحد شمارش چهارپایان، سر، اول هر چیز

**رامش:** آرامش، آسودگی، نشاط، شادابی

**رَبَّ جَلِيل:** خدای بلندمرتبه، خدای بزرگ

**رحم:** مهربانی، بخشیدن

**رُخ:** صورت، چهره، گونه

**رُخسار:** روی، چهره، سیما

**رشید:** راست قامت، دلاور

**رُطَب:** خرماي تازه

**رَمه:** گله

**روبَهک:** روباه کوچک

**روشن:** درخشان، تابان، آشکار، واضح

**رویداد:** اتفاق، رخداد، حادثه

**رهرو:** راه‌رونده، کسی که به راهی می‌رود.

**رهی:** راهی



**زاری:** گریه‌ی سوزناک، گریه کردن با صدا و ناله

**زاغ:** پرنده‌ای از خانواده‌ی کلاغ در اندازه‌ها و

رنگ‌های مختلف

**زاغک:** زاغ کوچک

**زمزمه:** آوازی که به آهستگی و زیر لب خوانده شود.

**زندگانی:** زندگی، مدّت عمر

**زه:** چله‌ی کمان

**زهره‌اش بدرید:** ترسید.

**زیستن:** زندگی کردن

**زین:** از این

**زینت داد:** آراست، تزئین کرد.



**سابق:** گذشته، قبل

**سامان:** نظم و ترتیب

**شیرین زبان:** شیرین گفتار، شیرین بیان، شیرین سخن

**شیوه:** راه و روش



**صاحب:** دارنده، مالک

**صبر:** شکیبایی، بردباری

**صحنه:** منظره‌ای واقعی یا خیالی که رویدادی را نشان می‌دهد.

**صلاح:** شایسته، مصلحت

**صمیمی:** یکدل، همدل

**صواب:** راست، درست

**صیاد:** شکارچی

**صید:** شکار



**طبع:** ذوق و استعداد

**طبلِ غازی:** طبلی که در پیشاپیش لشکر به صدا

در می‌آمد، طبل جنگی

**طَبَله:** صندوقچه

**طعم:** مزه

**طُعمه:** خوردنی، خوراک

**طُغیان:** از حدّ خود گذشتن، بالا آمدن آب دریا

**طوق:** گردن‌بند، آنچه که گرد چیزی را فرا گیرد،

خطی رنگی شبیه حلقه‌ی دور گردن بعضی از

جانوران به ویژه کبوتران

**سامان دادن:** به ترتیب چیدن، منظم کردن

**سپاه:** لشکر، گروه بزرگی از جنگجویان

**سپری شد:** به پایان رسید، به اتمام رسید.

**سِحْرآمیز:** جادویی، بسیار شگفت‌انگیز

**سُرّاع:** پی چیزی رفتن، دنبال

**سرانجام:** عاقبت و پایان کاری

**سربلندی:** سرافرازی، افتخار

**سَرپنجه:** پنجه‌ی دست، سر انگشتان، کنایه از نیرو،

توانایی و قدرت

**سرگذشت:** شرح حال

**سرمشق:** نمونه، الگو

**سطر:** یک خط از نوشته

**سَقّا:** کسی که به تشنگان آب می‌دهد.

**سقوط:** افتادن



**شادکام:** خوشحال

**شکر سخن:** شیرین سخن، شیرین گفتار

**شگفت‌انگیز:** تعجب‌آور، عجیب و غریب

**شگفت‌زده:** کسی که تعجب کرده، مُتَعَجّب

**شگفتی:** تعجب، حیرت

**شنیدستم:** شنیده‌ام.

**شوق:** میل، علاقه‌ی فراوان به چیزی

**شهباز:** نوعی پرنده‌ی شکاری سفیدرنگ با پنجه و

منقار قوی



**عاجز** : ناتوان، درمانده

**عدل** : انصاف، عدالت، رعایت برابری

**عطار** : عطر فروش

**علاف** : بیکار

**عَلِمَ كُنْد** : معرفی کند، برپا کند، مشهور سازد.

**عملیات** : فعالیت‌ها، کارها

**عملیات جنگی** : کارهای مربوط به جنگ، حمله

**عُهدده** : مسئولیت، وظیفه

**عیب** : نقص، کمبود



**غُرَّان** : در حال غرییدن، غرّش کنان

**غلام** : نوکر، خدمتکار

**غوغا** : سر و صدا

**غوک** : قورباغه



**فاش** : آشکار، ظاهر

**فرصت** : وقت، زمان

**فرود آید** : پایین بیاید.

**فروزان** : تابان، درخشان

**فَزای** : بیفزای، اضافه کن.

**فَضل** : بخشش

**فَعَال** : پُرکار، کوشا

**فَعَالِیت** : کوشش، تلاش

**فکند** : افکند

**فلان** : اشاره به شخص نامعلوم

**فناوری** : استفاده از علم در کارهای مختلف مانند

پزشکی، بازرگانی، کشاورزی و غیره

**فیلسوفان** : جمع فیلسوف، دانشمندان علم فلسفه



**قافله** : کاروان، گروه هم‌سفر

**قالب** : قطعه، تکه، پاره

**قامت** : قد و بالا، اندازه

**قَرِیحه** : ذوق، استعداد

**قَسَم** : سوگند

**قِشِر** : لایه، پوسته

**قصد** : اراده، نیت، مقصود

**قضا** : تقدیر، سرنوشت

**قطعات** : قطعه‌ها، تکه‌ها



**کَارَمَت** : که برای تو بیاورم.

**کامران** : پیروز، موفق

**کامروا** : کسی که به آرزو و خواسته‌اش رسیده است،

موفق

**کان** : که آن

گویی : مثل اینکه، مانند اینکه

گهر : گوهر، مروارید



لاشه : جسد

لبریز : پُر، لبالب

لحظه : زمان خیلی کوتاه

لحظه شماری : انتظار کشیدن، پیوسته منتظر

کسی بودن

لطف : محبت، مهربانی

لطیف : ملایم، نرم

لفظ : زبان



ماتم برد : تعجب کردم، حیرت کردم.

ماسوا : موجودات، مخلوقات، غیر از خدا

مانع : جلوگیری کننده، سد

ماهر : زبردست

متجاوز : ستمگر، کسی که به دیگران ظلم می کند.

متحیر : سرگشته، شگفت زده، حیرت زده

متغیر : خشمگین، عصبانی، دگرگون

متفکرانه : در حال تفکر، اندیشمندانه

محال : نشدنی، غیرممکن

محتاج : نیازمند

مختصر : کم، کوتاه، گزیده

کای : که ای

کرم : لطف، جوان مردی، بزرگواری

کژدم : عقرب

کمان : ابزار تیراندازی

کمیاب : آنچه کم است، چیزی که به راحتی در

دسترس نیست.

کنج : گوشه

کنیزک : خدمتکار، زنی که برده باشد.

کوچ : مهاجرت، از جایی به جایی رفتن

کول : شانه، دوش

کهنسال : پیر، سالخورده



گام : قدم

گاهواره : گهواره

گذرگاه : محل عبور، جای گذر

گران بها : قیمتی، با ارزش

گریزان : گریزنده، شتابان

گریستن : گریه کردن

گفتار : سخن

گلگون : سرخ رنگ، به رنگ گل سرخ

گمان : حدس، خیال، اندیشه

گوارا : خوب و لذت بخش

گوهرفشانی : گوهرفشاندن، پراکندن مروارید



**ناپسند** : نامناسب  
**ناچار** : ناگزیر، مجبور  
**ناهماهنگی** : بی‌نظمی  
**نشاط** : شادی، شوق  
**نشاط‌انگیز** : شادی‌بخش، آنچه موجب شادی می‌شود.  
**نشان** : علامت، نشانه  
**نشانید** : گذاشت، قرار داد.  
**نظاره می‌کرد** : نگاه می‌کرد، تماشا می‌کرد.  
**نفوذ ناپذیر** : غیر قابل نفوذ، غیر قابل عبور  
**نقص** : عیب، کمی و کاستی  
**نگون‌اقبال** : بدبخت، تیره بخت  
**نگین** : سنگ قیمتی که روی انگشتر می‌گذارند.  
**نهاده است** : قرار داده است.  
**نهان** : پنهان، مخفی  
**پنهانی** : پنهانی  
**نیرومند** : دارای زور و قدرت، قوی  
**نیک‌نامی** : معروف بودن به خوبی  
**نیلی** : رنگ آبی تیره، کبود رنگ  
**نیمروز** : میان روز، وسط روز

**مُدارا** : با نرمی و ملایمت رفتار کردن

**مرغان** : پرندگان

**مرور** : مطالعه کردن مطلبی به صورت تند، بازخوانی

**مُستجاب** : پذیرفته شده، برآورده شده

**مسکین** : فقیر، تهی دست

**مسئولیت** : بر عهده داشتن وظیفه‌ای، موظف بودن

به انجام کاری

**مَشام** : بینی

**مشتاق** : دارای شوق، آرزومند

**مُشک** : ماده‌ای روغنی بسیار معطر و خوش بو

**معتدل** : آب و هوایی که نه گرم است نه سرد.

**مَعذرت خواهی** : عذر خواهی

**مُعلق** : آویزان

**مَغفرت** : بخشش گناهان، آمرزش

**مقابله** : رویارویی، مواجهه

**مقصود** : نیت، خواسته، آرزو

**مکتب** : محل درس خواندن، نام مدرسه در گذشته

**مکر** : فریب، حيله

**منتظر** : چشم به راه، کسی که انتظار می‌کشد.

**منع کردن** : بازداشتن، دور کردن

**موشک** : موش کوچک

**می‌لنگید** : لنگان لنگان راه می‌رفت، در راه رفتن

ناتوان بود.



واپسین: آخرین، پایانی

وادار کردن: مجبور کردن

وارونه: برعکس

وحوش: جانوران وحشی، جانوران اهلی نشده

وحی: آنچه از سوی خداوند بر پیغمبران نازل شود.

وصف ناپذیر: غیر قابل توصیف، وصف نشدنی

وطن کردن: اقامت کردن در جایی، مسکن گرفتن

ویژه: خاص، مخصوص



هاج و واج: شگفت زده، گیج

هجوم: حمله‌ی ناگهانی، یورش، تاخت

هراس: ترس، احساس نگرانی

هما: پرنده‌ای افسانه‌ای که اگر سایه‌اش بر سر کسی

بیفتد، آن شخص سعادت‌مند می‌شود.

همتا: همانند، مثل

همهمه: سر و صدا

هیجان: شور و شوق

هین: بدان، آگاه باش



یزدان: خداوند، پروردگار

یک چند: مدتی، چندی

یک غازی: بی‌ارزش، ناچیز

